



# خاطرات کتاب

■ سید ناصر هاشمی

## کتابخانه در بست

استاد محمدرضا حکیمی در کتاب «حماسه غدیر» (ص ۴۲۷) آورده است: «علامه امینی برای دست یافتن به اسناد لازم، از سفرهای دور و دراز و پریخطر، پرهیز نمی‌کرد. خوب است این جا قضیه‌ای که شاهد شدت فعالیت ایشان است، ذکر کنم. ایشان در یکی از شهرهای عراق، در کتابخانه‌ای مشغول مطالعه بودند. چون این کتابخانه، هر روز فقط چهار ساعت باز بود و ایشان نمی‌توانست بیش از چهار روز در آن شهر بماند، با توافقی که میان وی و رئیس کتابخانه شده بود، علامه امینی هر روز به هنگام ظهر، یعنی ساعت تعطیلی کتابخانه، وارد کتابخانه می‌شد و کتابدار در را به روی او می‌بست تا روز بعد ساعت هشت صبح، حدود بیست ساعت مشغول مطالعه بود و با لقمه نانی که به همراه داشت و جرعه آبی که کتابدار در اختیارش می‌گذاشت، توانست در مدت چهار روز از میان چهار هزار نسخه خطی، مآخذ دلخواه خود را پیدا کند».



شماره دوم

سنج  
کتاب

## خرید کتاب با روزه گرفتن

آیت‌الله مرعشی نجفی نقل می‌فرمود: «از بازار نجف عبور می‌کردم، دیدم طلبه‌ها به یک مغازه‌ای خیلی رفت و آمد می‌کنند، پرسیدم که چه خبر است گفتند: علمایی که فوت می‌کنند کتاب‌هایشان را اینجا حراج می‌کنند. رفتم داخل دیدم که عده‌ای حلقه زده‌اند و آقای کتاب‌ها را آورده و چوب حراج می‌زند و افراد پیشنهاد قیمت داده و هر کس که بالاترین قیمت را پیشنهاد می‌داد، کتاب را می‌خرد. یک عربی نشسته بود و در کنارش، کیسه پولی بود و بیشترین قیمت را او داده و کتاب‌ها را می‌خرد و به دیگران فرصت نمی‌داد. متوجه شدم که ایشان فردی به نام کاظم، دلال کنسولگری انگلیس در بغداد است و در طول هفته کتاب‌ها را خریده و جمعه‌ها به بغداد برده و تحویل انگلیسی‌ها می‌داد و پولشان را گرفته و بعد دوباره می‌آید و کتاب می‌خرد». آیت‌الله مرعشی از آن موقع تصمیم می‌گیرد که نگذارد کتاب‌ها را انگلیسی‌ها به یغما برده و ما را از درون تهی کنند و بعد از آن شب‌ها بعد از درس و بحث در یک کارگاه برنج‌کوبی مشغول کار می‌شود و با کم کردن وعده‌های غذا و قبول روزه و نماز استیجاری، پول جمع کرده و به خرید و جمع‌آوری کتاب‌ها اقدام می‌کنند.



## خواب عجیب

مخبرالسلطنه هدایت می‌نویسد: «پس از فوت دخترم و یک چله و نیم ریاضت، خوابی دیدم و از اثر آن ریاضت دانستم... خواب دیدم در اطاق خود نشسته‌ام. خطابی به من رسید که دعوت کن، متحمل نشدم. بار دیگر همان خطاب را شنیدم. متأمل شدم. گفتم: به ختم نبوت معتقدم چه دعوت کنم. کرت سوم کتابی ساخته و پرداخته پیش من گذارده شد که به این کتاب دعوت باید کرد و خالی از عتایی نبود. جای انکار نماند... کتاب "افکار امم" را که نوشتم، به خاطر آمد که شاید این کتاب باشد». این اثر هدایت با آفرینش حضرت آدم آغاز شده و درباره پیدایش جهان هستی و مراحل مختلف شکل‌گیری آن از لحاظ زمین‌شناسی مطالبی را عرضه کرده است. سپس به مسائلی نظیر انسان و آفرینش آن پرداخته است.

## حفظ کتاب شعر



آیت‌الله حسن زاده آملی خاطره‌ای را اینگونه نقل می‌فرمایند: «دو طلبه آمدند پیش من، یکی گفت آقا من دارم کتاب شعر شما را حفظ می‌کنم و یک مقدار هم حفظ کرده‌ام. به او گفتم: برو قرآن حفظ کن، حفظ کردن کتاب شعر من چه فایده‌ای دارد؟». (در محضر استاد)

## لذت زندگی



از مترجم نامی، عزت‌الله فولادوند پرسیدند: «چرا باید مردم کتاب بخوانند؟» در جواب گفت: «نخست این که بخش بزرگی از دانش بشر به صورت مکتوب از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شود، دوم به دلیل لذتی است که انسان از باخبر شدن و آگاهی پیدا کردن از موضوعات داستانی و هنری می‌برد که مکتوب هستند و از طریق شفاهی قابل انتقال نیست، اگر انسان از مکتوبات نسل گذشته آگاهی نداشته باشد و اگر کتاب نخواند، از جهت روحی و فکری در یک زندگی فقیر و بی‌مایه گرفتار خواهد شد».

## مطالعه با نور ماه



سید نعمت‌الله جزایری در نقل خاطره‌ای از زندگی خود می‌گوید: «در گرمای تابستان، طلاب شب‌ها به بام مدرسه می‌رفتند، ولی من در حجره‌ام را می‌بستم و شروع به مطالعه و حاشیه‌نویسی و تصحیح می‌کردم تا اذان صبح. بعد از نماز صبح، صورتم را بر روی کتاب می‌گذاشتم و لحظه‌ای می‌خوابیدم تا آفتاب طلوع می‌کرد و آنگاه تا ظهر به تدریس می‌پرداختم. بعد از ظهر هم به درس می‌رفتم و درس می‌خواندم. بسیاری از مواقع، از سر راه نانی می‌گرفتم و می‌خوردم، چون اغلب برای مطالعه، روغن چراغ نداشتم. اتاقی بلند گرفته بودم که درهای متعدد داشت و در آن می‌نشستم و زیر نور ماه کتابم را می‌گشودم و می‌خواندم و چون ماه دور می‌زد، دری دیگر را که رو به ماه داشت، می‌گشودم و کتاب می‌خواندم».

## تحریر کتاب

استاد علامه محمدتقی جعفری در خاطره‌ای می‌فرماید: «داستان مکاتبات ما با "برتراند راسل" این است که کتابی از ایشان ترجمه شد به نام "جهانی که من می‌شناسم". بعد هم تحقیق کردیم و اصل انگلیسی کتاب را مقابله کردیم، دیدیم که از آن اسم کتاب، دروغ است تا به آخر. نام کتاب "راسل افکار خودش را بیان می‌دارد"، است در حالی که مترجم آن را "جهانی که من می‌شناسم" ترجمه کرده است. آن موقع آقای مترجم را خواستیم و گفتیم: چرا تحریف کرده‌اید و تغییر نام داده‌اید؟ گفت: خواستم جالب بشود. دو تا از آقایان که انگلیسیشان خیلی قوی بود، آوردیم تا تطبیق بدهند و ببینند که ترجمه درست است یا نه. در بیست صفحه که در فلسفه، مذهب و اخلاق بود، بیست و پنج اشکال ترجمه‌ای پیدا شد. بعد، از آن آقایان خواستیم تا آن سه موضوع را به فارسی ترجمه کنند تا ما خودمان درباره آن تحقیق کنیم».



## رونویسی از مثنوی

استاد فتح‌الله مجتبیایی در خاطرات خود بیان می‌کند: «در آن زمان (۱۳۲۸-۱۳۲۹) در روستاهای فراهان به جز کتاب خواندن کار دیگری نبود، نه تلویزیون بود نه رادیو و ما شب‌ها ناچار بودیم بنشینیم و کتاب بخوانیم. با مادر و پدر و استادام شب‌ها می‌نشستیم و کتاب می‌خواندیم. من خمسه نظامی را قبل از دانشکده خوانده بودم و مثنوی را با پدر بزرگم خوانده بودم. صفحه‌ای یک قرآن به من می‌داد تا من از مثنوی چاپ تبریزی که داشت، یک دور بنویسم و طوری من در این زمینه کار کرده بودم که وقتی وارد دانشکده ادبیات شدم، چیز تازه‌ای برای من نبود».

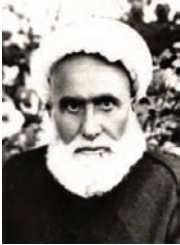


## گنجینه ارزشمند

درباره ابوالفضل بن عمید می‌گویند: «در یکی از درگیری‌ها، گروهی از جنگ جویان، خانه ابوالفضل بن عمید را غارت کردند. ابن مسکویه می‌گوید: چون مرا دید، از

کتاب های خود جو یا شد. گفتم: کسی به آنها دست نزده و همه سالم هستند. سخت شادمان شد و گفت: گواهی می‌دهم که تو مرد خجسته‌دیداری هستی. فراموش نکن که اگر گنجینه‌های دیگر را از دست بدهی، می‌توانی آن را به دست آوری، ولی گنجینه کتاب اگر از دست برود، به آسانی به دست نمی‌آید».

### مطالعه طولانی



درباره شیخ عباس قمی نوشته‌اند که «وی برای خرید کتاب با پای پیاده از قم به تهران می‌رفت تا به تحصیل ادامه دهد و در حالاتش آمده است: در حالی که مبتلا به بیماری ریوی بود و تنگی نفس داشت، یا کتاب دستش بود و مطالعه می‌کرد یا چیزی می‌نوشت یا به عبادت مشغول بود و در هر شبانه‌روز، حدود هجده ساعت به مطالعه و نوشتن می‌پرداخت و خواب و استراحت وی از چند ساعت تجاوز نمی‌کرد».

### ندای پاریز



دکتر محمدابراهیم باستانی پاریزی در مستند «از پاریز تا پاریس» می‌گوید: «روزنامه "ندای پاریز" را در دو نسخه (شبهه به کاردستی) تهیه می‌کردم و در آن از مجلات و کتاب‌ها رونویسی می‌کردم و آن را هر هفته به دو مشترک ثابتم، پدر و معلم، می‌فروختم و آن دو با اشتیاق و لذت به مطالعه آن می‌پرداختند و من را تشویق به ادامه کار می‌کردند».

### هشت الهفت

دکتر باستانی پاریزی در جای دیگری آورده است: «چند کتاب دارم که عناوین آنها با عدد هفت آمیخته است و شامل مجموعه مقالات است و از آن جمله است: "خاتون هفت قلعه"، "آسیای هفت سنگ"، "نای هفت بند"، "ازدهای هفت سر"، "کوچه هفت پیچ"، "زیر این هفت آسمان"، "سنگ هفت قلم".

حقیقت آن است که من تصمیم داشتم هفت کتاب از کتاب‌هایم را در مجموعه‌ای